

- ليس يدري اصنع اس لجن سكنوه ام صنع حن لاس
غير ابي اراه يشهد ان لم يك نايه في الملوك سنكس
فكاي اري العراب و القو — م اذا ما لغت آخر حسي
و كأن الوفود ضاحين حسي من وقوف خلف الرحام و خنس
و كان القيان وسط المقام — صبر يرحن بن حو و لس
و كان اللقا اول من ام — س و وشك الفراق اول امس
و كان الذي يريد اتاعا طامع في لحو قهم صبح خمس
عمرت للسرور دهره فصارت للعزيز رابعهم والناسي
فلها ان اعينها بدموع موقوفات على الصباة حسي
١٠ ذاك عندي و ليست الدار داري باقرب منها ولا العنس حسي
غير نعمي لاهلها عند اهلي غرسوا من دكائها خير غرس
ايدوا ملكنا و شدوا قواه بكماة تحت السنور حسي
و اعابوا على كتائب اريا — ط على النجور و دعس
و اراي من بعد اكلف بالأش — راف طرا من كل سنخ و أس . بحتري .
١٥ الا تعجبون من هذه الاعاجم احتجنا اليهم في كل شئ حسي في تعلم لغاتنا منهم . سليمان عبدالملك .
ماطر فارسي عريبا بين يدي يحيى بن خالد الرمكي فقال الفارسي ما احتجنا اليكم قط في عمل
او تسمية ولقد ملكتم فما استفديتم عنا في اعمالكم ولا لغتكم حسي ان طبعكم و اشرتكم و
دواوينكم وما فيها على ما سميناها ما غيرتموه . ادب الكتاب صولي شطرجي .
كدام ملك بگيتي رفار سبقت رد کدام بحت ذوق به تحت كسري كرد . غصايري .
٢٠ اتم الفرس و هنكم العطاء و الحكماء و القواد و منكم رسم و قورش و دارا و سابور و رويز
وانوشروان و بزرجهر و قد حارتم اليونان و الرومان و الهند و السند و وطئتم بلادهم و فتحتم
مدنهم كيف يخلعكم على امركم اعراب كانوا يقدون علينا للأستعداد فذنعهم عليهم بالطعام
و اللباس و كان احاسهم من جنديا و موالينا . قحطبه سردار سپاه ابومسلم ؟ بهزاد خراساني ؟
قومي استولوا على الدهر في و مشوا فوق رؤس الحقب
عمدوا بالشمس هاما بهمو و بنوا ابياتهم بالشهب
٢٥ و ابي كسري علا ايوانه ابن في الناس اب مثل ابي
قد قبست المجد من خير آب و قبست الدين من خير بني
و صمت الفخر من اطرافه و سودد الفرس و دين العرب .
مهياري ديلمى معاصر سيد رضى .

بها لیل غرّ من ذؤابة فارس
هو راضة الدنيا و سادة اهلها
معلمهم عال على السبعة العلی
اذا انت رتت الملوك وجدتهم
مسامیح عند المر والیسر لانی
ولم یلقوا ابوابهم دون ضیفهم
ولا شدوا دون العفاة حجابهم
۵

اذا اتسبوا لا من عرینة او حکل
اذا افتخروا لاراضة الشاة والابل
وعالمهم موف على العالم الکلی
هم الاسم والباقون من حیز الفعل
مراجلهم فی حکل احوالهم تغلی
ولا شموا خدامهم ساعة الأکل
وقالوا لبافی الخیر نحن علی شغل .

ابوسعید رستمي . معاصر صاحب بن عباد .

اسفرائین من کور نيسابور مخصوصة باخراج الافراد کأوشروان الذي افتخر به النبی صلی الله علیه وسلم
فقال ولدت فی زمن الملك العادل فهو افضل ملوک العجم واعدلهم بالاجماع وان كانت لاردشیر
فضیلة السق ومسقط رأس انوشروان مشهوراً باسفرائین .
۱۰

غینا بالطبول عن الطلول
فلمت ببارک ایوان کسری
و صب بالفلا ساع و ذئب
اذا ذبحوا فذلک يوم عید
یسلون السیوف برأس صنب
باية رتبة قدمتموها
۱۵

وعن عیش الغدائر و السمیل
لتوضح او لجومل فالدخول
بها یعوی و لث وسط غیل
و ان نحرروا قفی عرس جلیل
هراشأ بالعداة و بالاصیل
علی ذی الاصل والشرف الاصل .

لشاعر من الشعوییه - رواها بدیع الزمان .

سپ دارد از ییل و یبرو یلنگ
غریوی کز ایشان بر آید بچنگ
نکوهی بود دیه بانس مکین
بس آن دگر کوه کوه دگر
تراشیده از دانه تا به تیغ
وز آن بس یسکی بدشه باشد فراخ
۲۰

پراز کاج و آزاد و شمشاد و سرو
ز بس شاخه بر شاخه پیوسته تنگ
به یابان او آشکارا به راه
بس او زمین است و رود است و آب
۲۵

همه پوشش از آهن و دل زسنگ
بدرد دل شیر و مغز یلنگ
که سر برکشیده چرخ برین
یکایک بگردون بر آورده سر
همیشه پراز برف و باران و میع
زمین پر ز مرغ و هوا پر ز شاخ
زمین پر ز سبزه هوا پر تدر و
نبینی ز خورشید تابنده رنگ
بچشم در آن یشه روید گیاه
بهشی که گیتی ندیده بخواب

همه کشت و فالیز و کاریز و باغ بیچشم جهان همچو روشنچراغ .

از شاهنامه آقای بوخت .

الفرس امة ارویة المنشأ تعیش فی آسیا لکنها کانت و ربما لا تزال من حیث النزاح
و اللغة ارویة . - ومن علماء التاریخ امثال (رینان) و غیره من یعزو حصاره الاسلام کلها
الی الفرس . سلامه موسی .

دیو در امر خدای عاصی باشد سم	دیو است آنکس که هست عاصی در اسرار او
لعت ایتند (۱) حای بر تن دیو دژم	ایزد هفت آسمان کرد است اندر قران
و آن سر شمشیر او مهر سلیمان حم	خسرو ماییش دیو حیج سلیمان (۲) شده است
هم بگه بخت نصر هم بگه بوالحکم	دانی کاین قصه بود هم بگه بوراسب
هم بگه اردشیر هم بگه رُسْتَهَم (۳)	هم که بهرام گور هم که بوشیروان
آخر سگانه را دست بُد بر عجم	آخر چیره بود حز که خداوند حق
زانکه جهان آفرین دوست ندارد ستم	آخر دیوی مانند اسم استمکران
ز بی ظلم و فساد ز بی کین و مقم	ایزد ما این جهان ز بی جور آفرید
کیست عظیم الفعال کیست کریم السّیم	داد بین تا کجاست فصل بین تا کراست
خود بر شاه شرق بحشش مال و نعم (۴)	داد بر خسرو است عدل بر شهریار
ولکن شعری من لوی بن غالب . سعید رستمی .	اذا نسونی کفت من آل رستم
ماجد محمّدی کریم النصاب	رب خال متوج لی و عم
س مصاهاة رفعة الاساب	اما سسی الفوارس بالفر
و اترکی الحور و انطقی بالصواب	فاترکی الفجر یا امام علیا
کیف کما فی سالف الاحقاب	و اسالی ان جهات عما و عکم

(۱) اند . (۲) بعض پیشینیان سلمان و حم را یکی می شمرده اند . (۳) شاعر در این چند بیت
چیرگی پیوسته ایران را بر مُغلبین تازی و ترك و یونان و نالیان یاد میدهد ، و از که بوالحکم بحکم
سوق کلام و نیز بدلیل شعر ششم همین قطعه مکنایه و ادب علیه اخیر عرب را میجواهد و از مجموع
مقصود دلدادن بسعود در شکست ارتز کمانان سلجوقی است . (۴) گوئی شاعر اربانه تنسر در اینجا
متأثر است ، رجوع بصنحه ۱۶۲۱ و بعد آن شود .

اذ نری بنانا و تدسو — ن سفاها بناتکم فی التراب . اسمعیل بن یسار .
 اصلی کریم و مجدی لا یقاس به
 احمی به مجد اقوام ذوی حسب
 ججاج سادة بلج سرازبه
 من مثل کسری و سابور الجنود معا
 اسد الکتاب يوم الروع ان زحفوا
 یشون فی حلق الماذی سابقه
 هناك ان تسألني تنی بأن لنا
 ۵

اسمعیل بن یسار . نقل از جزء رابع اغانی .

۱۰ دیده شکوه سیامک و فر هوشنگ
 فر فریدون و داد خواهی کاوه
 داوری کیقباد و حشمت کاوس
 آن ملکان گذشته کز دهش و داد
 و آن وزرای بزرگ کاندز هرکار
 ۱۵ و آنهم جنگاوران نیو که بودند
 و آن علم کاوان که در همه هنگام
 ملک کیومرث بود و کشور جمشید
 این بود آن کشوری که داد بگورش
 طوس سپید در او فراسه رایت
 ۲۰ نامه هریک بحوان و گفته هریک
 زاد پیمبر بگاہ دولت کسری
 گفت نژادم بعهد خسرو عادل

 شاهان دانی که ملک ایران زین پیش
 ۲۵ بود بگردش ز عدل کنده یکی جوی
 بودش پروردگار ها که به یرو
 زان پس چیدند از او سی برامید
 شاخه کشید ایندرخت تا که کسری
 شوکت تهمورث و شهنشهی جم
 رای منوچهر و کینه نوزی تبرم
 فرقه کبچسرو و شجاعت رستم
 بد همه را ملکت زمانه مسلم
 نودند از کردگار گیتی ملهم
 جمله به بروی پیل و جمله ضیغم
 نصرت و اقبال نسه داشت بیرجم . ملک الشعراء سهار . . .
 حای منوچهر بود و بنگه بوذر
 باج و نگین و سریر و خرگه و افسر
 رستم دستان دراو بداشه لشکر
 وین سخنان مرا بیاری مشر
 فخر همبکرد ازین قصبه پیمبر
 بنگر کابن گفته خود چه دارد درر

 بود چو آراسته یکی شجر بر
 آبی در وی روان بحوی شکر
 پروردندیش تا کفن شد و بر در
 بردهد آری چو شد درخت ناور
 و آنگاه ارچرخ خواست کردن سر بر . . . ملک الشعراء سهار .

اما الفرس فأهل الشرف الشامخ والعز الباذخ واوسط الامم دارا واشرفهم اقليةا واسوسهم ملوكاً بجمعهم و يدفع ظالمهم عن مظلومهم و تحملهم من الامور على ما فيه حطهم على اتصال و دوام واحسن التثام و اسطام ونحواس الفرس عناية بالغة بصناعة الطب ومعرفة باقبة باحكام النجوم . ابن العری صاحب مختصر الدول .

۵ الفرس اهل سياسه و سلطان و قد اشاؤا الدول و ساسوا الناس و وضعوا الاحكام من قديم الزمان و صحت دولهم و قويت شوكتهم حتى حاربوا اليونان والرومان و بع فيهم القواد والعلماء والحكام و رجوا العلم والفلسفة وكان لهم شأن كبير في التاريخ القديم... و على اصطغر عاصمة الفرس القدماء وغيرها من قايا مدنها القديمة نقوش كتابية مثل التي خلفها المراعاه واليونان والرومان وغيرهم . تاريخ مدن اسلامي .

۱۰ اسمي الفرس من قديم الزمان بالعلم والادب و ببع منهم الشعراء والفلاسفة والحكام والاطباء يوم كانت اوروبا لا تزال محجوبة بظلمات الجاهلية حتى اذا طهر الاسلام ودخلت بلاد فارس في حورتهم كان الفرس من اكر العوامل الفعالة في نشأة التمدن الاسلامي . جرحي ريدان . و كان يقول علي بن الحسين عليه السلام ان ابن الحيرتين . لان جده رسول الله و امة بت يزدهرد الملك . ار بحار الأنوار مجلسي .

۱۵ اهل الجوريق و السدير و بارق و القصر ذي الشرفات من سنداد . ار كتاب سني ملوك الارض .

قالت الروم نحن لاملك من يحتاج الي الاستشارة و قالت الفرس نحن لاملك من يستغنى عن المشورة . محاصرات راغب اصفهائي .

این نکته حال توجه است که عقیده وحدت در دو مملکت مختلف ایران و هند بدو شکل ظاهر شد و دو سبب دیگرگون داد همانطور که عقیده وحدت در ایران سبب اخلاقی بحشید در هند موجب يك سبب فلسفی گردید بدیهی است این تأثیرات مقتضی و موافق طایع این دو ملت بود زیرا ابرایان قدیم مردمان کاری و شجاع و خواستار خوشی و رندگانی نیک بودند و هندوان آسایش فکر و خیالات فلسفی و ازوا را بر آن ترجیح میدادند .

۲۰ آب و هوای این دو مملکت نیز در خصایص روحی و اخلاقی آنان دخالت کلی داشت زیرا آب و هوای ملایم هند و مزارع بسیار زندگانی هندوان را آسان ساخته و هیچ اشکالی از برای آن مصور بود تا در رندگانی با آن مبارزه کنند . برعکس آب و هوای ایران و زمین بر ارکوه و ته و رندگانی مشکل ابرایان را بر آن داشت که بسجی با بدی و رشتی بکنند و از برای فیروزی اهورامزدا را پشت و پناه خود قرار دهند .

۵

۱۰

۱۵

۲۰

۲۵

عقیده همدوان این است که هر کس باید وسیلهٔ ریاضت و اعمال شاقه و کشتن نفس و بی‌اعتنائی نعم و شادی جهان خود را از عالم مادی و جسمانی دور ساخته بحقیقت واصل گردد و معتقدند عالم جسمانی و مادیات سدیست که ما را مانع از رسیدن به عالم روحانی و معنوی میسازد. آمل ایرانیان قدیم کاملاً اخلاقی و احسان‌گرا بوده آنها زندگی را مآزرهٔ بی‌بکی و ریشی میدانستند و سعی داشتند همیشه در مقابل حملهٔ دروغ و ریشی پایدار مانده و در این رد و خورد فاتح گردیدند. علاوه ایرانیان عقیده داشتند که باید در برقی و کمال جهان مادی کوشید و از آسایش و سعادت این عالم بهره مند بود.

این حقیقتی مسلم است که در عالم دو قوهٔ مصاد همیشه درگیر و دارند که یکی را باوح سعادت و حیات میرساند و دیگری را بحیض شقاوت و هلاک میکشاند ما در مدت زندگی محبوریم برای کسب سعادت و حیات در مقابل هر زشتی و بدی استوار باشیم. رعایت قانون این حکم بسیار مشکل است زیرا هیچ‌گونه مصالحه و مسامحه در آن اجازه داده نشده است. « هیچیک از شما نباید سخنان و حکم دروغ پرست گوش دهید زیرا که او حان و مان و شهر و ده را دچار احتیاج و عساد سازد پس سلاح او را از خود برباید. » یسا ۳۱ قطعه ۱۸. این تعلیم مقدس بود که ایرانیان را شجاعت و دلاوری و عیب کرد بطوریکه عاقبت در یربو راسی و دلاوری بی‌رق خویش را در ممالک دور دست کوفتند و به بیروی شمشیر سلطنتی عظیم تشکیل کردند و بر دیبای آردور در ماروا شدند و سعت نمود و سلط ایشان از طرفی نهد و از سوی دیگر ممالک مغرب اروپا رسیدند. ایرانیان خوشی جهان را با کمال میل پذیرفتند. آمل آنان آمل حسگی بود و محواسند با قوهٔ مدش یاک و اعتماد به نفس و استقامت چهارا آمد و از نعمت هرووات بهره مند شوند تا در جهان دیگر بر از بخشش امریات کاسروا کردند. را اندر ارات آگور. ترجمه. ع. سسنا.

و دارنوش مادی در حالیکه شصت و دو ساله بود سلطنت را بهت و دارنوش مصلحت دانست که صد و بیست والی بر مملکت نصب نماید. توره. کتاب دایل. باب ششم.

پس ای پادشاه فرمان را اسوار کن و نوشته را امضا و ما تا موافق شریعت مادیان و

فارسیان که منسوخ نمیشود تبدیل گردد. توره. کتاب دایل. باب ششم. ۲۵

پادشاه در جواب گفت این امر موافق شریعت مادیان و فارسیان که منسوخ

نمیشود صحیح است. توره. کتاب دایل. باب ششم.

پادشاه عرس کردند که ای پادشاه بلکه قانون مادیان و فرسان این است که هیچ

فرمان یا حکمیکه پادشاه آنرا استوار نماید تبدیل نشود . توریة . کتاب دایال .
باب ششم .

بعد از آن داریوش پادشاه جمیع قومها و امها و رانهاییکه در تمامی **جهان ساکن**
بودند نوشت که **سلامتی شما افزون باد** ، از حضور من فرمانی صادر شده است که در
هر سلطنتی از ممالک من مردمان محصور خدای دایال لرزان و ترسان باشند . توریة کتاب
دایال . باب ششم .

و در سال اول کورش پادشاه فارس تا کلام خداوند بران ارمیا کامل شود خداوند
روح کورش پادشاه فارس را بر انگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی صادر کرد و آنرا
بیز مرفوم داشت و گمت کورش پادشاه فارس چنین مبرماید پهوه خدای آسمها جمیع
ممالک زمین را من داده و مرا امر فرموده است که حاه برای وی در اورشلیم که
در یهودا است ما نمایم .

و تو ای عررا موافق حکمت خدایت که در دست تو میباشد قاصبان و داوران ارمه
آنانیکه شرایع خدات را میدادند نصیب ما تا بر جمیع اهل ماورای بهر داوری نمایند
و آنایرا که میدادند تعلیم دهید از فرمان ارجحشسیا به عررای گاهن . توریة کتاب
عررا باب هفتم

در انام اخشورش (این امور واقع شد) . این همان **اخشورش است که از هند تا**
حبش بر صد و بیست و هفت ولایت سلطنت میکرد . در آن انام حبیکه اخشورش
پادشاه بر کرسی سلطنت خویش در دار السلطنة شوش نشسته بود در سال سوم از سلطنت
خویش صیافتی برای جمع سروران و حادمان خود بر ما نمود و حشمت فارس و مادی از
امرا و سروران ولایتها محصور او بودند پس مدت مدید صد و هشتاد روز توانگری
حلال سلطنت خویش و حشمت محمد عظمت خود را حلوه مسداد پس بعد از انقضای
آرور ها پادشاه رای همه کسانکه در دار السلطنة شوش از خرد و برک یامت شدند
صیافت هفت روره در عمارت باع قصر پادشاه بر پا نمود برده ها از کتان سعید و لاجورد
با ریسماهای سعید و ارغوان در حلقه های قره بر سوهای مرمر سعید آویخته و بختهای
طلا و قره بر سیک فرشی ارسنک سماق و مرمر سعید و دژ و مرمر سیاه بود . و آشامیدن
از طرفهای طلا بود و طرفها را اشکال تخلفه بود و شرابه های ملوکانه بر حسب کرم
پادشاه فراوان بود . و آشامیدن بر حسب فاوان بود که کسی بر کسی تکلف نمی نمود زیرا
پادشاه در ناره همه زرگان حاه اش چسب امر فرموده بود که هر کس موافق میل خود

رفتار نماید . و وشنئی ملکه پیر صیافتی بر ای زبان خاتۀ خسروی اخشورش پادشاه بر پا نمود . توریة . کتاب استر . باب اول .

لا تعلم امة من الامم دامت لها المملكة واتصلت و كانت لهم ملوك تجمعهم على اتصال و دوام و نظام سواهم . غرر اخبار ملوك الفرس .

و كان كسرى ابوشروان يقول تمهدوا الدهقنة يا معشر الملوك كما تتعهدون الملك فابهما اخوان و كان حدبا الاتصی هوشك مع ملكه دهقاناً . غرر اخبار ملوك الفرس .

وفي كتاب الآئین ان مراتب الناس كانت في امام حم على الاسان فكان اعلام سنا اعلام مجلساً . ثم كانت في امام الصحاك على الفسي والثروة ثم كانت في ملك افریدون

على العاء والساقه ثم كانت في ايام كيكائوس على العقل والحكمة ثم كانت في ايام كيجسرة على الأس والحددة ثم كانت في امام لهراسف على الدين والعبه ثم كانت في ملك الملوك

بعده على الاحساب ثم كانت في امام ابوشروان على اجتماع هذه الحصايل المذكورة الا الغنى والثروة فانه كان لا يعتد بهما و كان يقال ان رافة حم برعيه كانت كرافة الوالد بولده

و كان صديق الصحاك بالرعيه صديق الصرة الصره و كان افریدون لرعيته كالاح لاخييه و كان افراسياب للرعيه كالعبد للعدو و كان شتاسف للرعيه كالمؤدب للصبيان . غرر اخبار ملوك الفرس .

الانام صحائف آخالكم فجلدوها احسن اعمالكم . من طلب المعالي غير استحقاق لها عظمت صرعته من آدى الناس خافهم . من لم يعرف مكسه فهو متهم بالسرقة . من لا

يعرف مأواه محذور قره . من ندى ما لا يندر عليه جهول . من لم يعرف نفسه لم يعرف غيره . من لم يعرف مواضع الامور و اوقاها فهو احمق . من كثر مسطقه اطلع الناس

على سره . الدؤب كسوب . الرئى آمن . الحائن لا يعتمد احدا . العاقل مكرّم حيث كان . السحر اليس . حمال الحميل بن وركه و دمامه الدميم شؤم و نكد . العبيد حسة : الحار

و الطناح و الوكيل و السائس و الحارس . الشركاء خمسة : الاكارمى الصبغة و المساهم فى القرية و المساكن فى المحلة و الموافق فى الدين و المشارك فى المال . الاصدقاء . حسة . الوالدان و المعلم

و المعقه و الواعظ . الاعداء خمسة : السعته و الحاسد و العمد و المرآه و المستعمل على العامل مكانه . حكم و امثال منسوب بفریدون ار غرر اخبار ملوك الفرس تعالى .

و ولى ايرج ايران شهر و هى واسطة الارص و خط الاعتدال و عقيله المالك من لدن خراسان و العراق و فارس و كرمان و الالهوار و حرحان و طرستان الى حدود الشام . غرر

اخبار ملوك الفرس .

و يتعصان من ايار اسهما ايرج عليهما بواسطة الدما و سره الارص و منح البصة و

نكتة الملكة . غرر اخبار ملوك الفرس .

ثم انهما ارسلتا الى فريدون رسولين . . . حتى يكونوا سواء في الزحزح عن غرة الارض
و مقر الملك . غرر اخبار ملوك الفرس .

ان الفكر نور و الغفلة ظلمة و الجهالة ضلالة . ان للملك علي اهل مملكته حقا و ان
لهم عليه حقا فحق الملك علي رعيته ان يطيعوه و يابصحوه و يوالوا اوليائه و يعادوا اعدائه
و حق الرعية علي ملكها ان يصوبهم و يحوطهم و يحسن النظر اليهم ولا يكافهم مالا يطيقوه
و ان اصابتهم جائحة سماوية او ارضية تنقص من غلاتهم ان يسقط عنهم من الحراج مقدار
النقصان و يعوضهم عن الخسران ما يقويهم علي عماراتهم ، الجند للملك بمنزلة الاجنحة للطير
و الملك للرعية بمنزلة الرأس للبدن بل الروح للجسد . الا وان الملك ينبغي ان يكون فيه لس
١٠ خصال : الصدق و السخاء و الحلم فانه مسلط و يده مبسوطة و عفوه اقي للملكه . ار
كفته هاي منوچهر . نقل از غرر اخبار ملوك الفرس .

واسم بهمسك الى ايرانشهر فانها الغرة والسرة والواسطة والنكتة و بها الاموال والاعمال
والكنوز والاعلاق . غرر اخبار ملوك الفرس .

و بنى [كيقباد] الامر علي ان يكون للدراهم والدائير ادوار ثلاثة في السنة الواحدة
١٥ فيما بينه وبين جنوده و طبقات اصحاب المعاش والمكاسب و من سواهم من الرعية لياخذ كل
صنف حاجته من الارتفاق والاستمتاع بها ولا يطول مكثها في ايدي صنف من هذه الاصناف
فيصر ذلك بغيره و كان يقول ولا ينبغي للرعية ان يكونوا اقل معرفة بالحاجة الي الرؤساء
من السحل و الكراكي فانها لا تخلو قط من تأمير واحد منها عليها والاقبياد له والصرف
بما يصر بها عليه من ضروب الحركات و اصناف الافعال و تعلم بطباعها انه لا يصلحها الا
٢٠ ذلك ولا بد لها منه . و كان يقول ليس غرضنا فيما يحتفل فيه من اصناف الزين بالصور
المشيدة والفرش الممهدة والملايس الفاخرة والأطعمة الملوية الا تزيين امر الملكة وفتحهم اسبابها
في عين الناظرين اليها والواردين من النواحي عليها دون الأيهاك في الشهوات والاستكثار
من اللذات و جدوى شان الملكة واقامة مرواتها عائدة عليها بالمصلحة وما ادى الي مصلحتها
فقد ادى الي مصالح الرعية . كان الاقلب علي نفس كيقباد حب العماره و كان يشبهها بالحيوه
٢٥ ويشبه الحراب بالموت ويكره ان يرى ذراع ارض خربة و يطير منها كما يتفأل بالارض
العامرة و كان يعجبه القعود في الماطر المشرفة علي المزارع في اوان خضرتها و نصرتها . و
امر فودي بالناس اشربوا من الراح ما يعينكم علي صيد الأسود و اياكم والمصر من شربها
الي حالة تقتلع فيها الغربان اعينكم . غرر اخبار ملوك الفرس .

وبنى [كيقباز] بيابل الصرح الرفيع المشتمل على بيوت الحجر والحديد والفضة والنحاس والرصاص والفضة والذهب وحملت اليه الهدايا والضرائب من الروم والهند والصين : غرر اخبار ملوك الفرس .

٥ وقسم [كيقباز] كنزاً له آخر في الفقراء والمساكين والعميان والمضطرين وفي الزمنى واليتامى والايامى واخرج كنزاً له آخر بعمارة الحصون والرباطات وبيوت النيران ومواضع العبادات واصلاح القناطر والجسور وسد المراصد والتنوير ومدواة المرضى والمرورين والمجانين . غرر اخبار ملوك الفرس .

١٠ انا جرت العادة من المتقدمين بان يسوا اسلافنا الملوك اربابا لان فعالهم اذا وافقت العدل وادت الى المصلحة تشابه افعال الله جل ذكره في كئنه خلقه ، فالالاهية ربوية سماوية والملكية ربوية ارضية . ويجب لمستحق هذا الاسم ان يلزم احكام تدبير الخالق فيما يجرى على يده في العالم من امور الخلق ويكون هو القائم لله بوضعها مواضعها و ترتيبها مراتبها . كيقباز . نقل از غرر اخبار ملوك الفرس .

١٥ اعلم ان اسلافنا الملوك لم يدعوا في سهول الارض و جبالها و في سواحل بحارها و جزايرها موضعاً احتمل بناء مدينة و انشاء عمارة فيه الا شغلوه بذلك كما سبقوا الي ابداع الصناعات واختراع الآلات و سبيلك ان تحفظ ما انشؤوه و تفرع ما اصلوه و تهر ما ادعوه و تبنى علي ما اسسوه و تجتهد في حفظ العمارات و الزيادة فيها و في تحصين المدن و تزيينها و رمم ما يسترم منها ولم ما يتشعث من اسوارها و حيطانها و خنادقها . كيقباز . نقل از غرر اخبار ملوك الفرس .

٢٠ و ينبغي ان تاخذ الرعية بالعمارة و الاقبال عليها و الاسكناز منها لان قوام امور الملك والرعة بالمال الذي جعله الله آلة لاستصلاح المعاد و العمارة ينبوع الاموال و معدنها . كيقباز . نقل از غرر اخبار ملوك الفرس .

٢٥ ان حالات الخصب والجذب تختلف في البلدان فاذا تخلفت الغلات و قلت الانزال في سنة من السنين و تخوف الملك العوز و القحط فينبغي ان يامر باحرار المرتفع من الجبوب و يمنع من حمل المتارين شيئاً منها الى ناحية اخري و ان من شأن التجار و طلاب الارض جلب الامتعة والمير من بعض النواحي الى بعض والآفات التي ناي على الحيوانات و العمارات ترجع الي ثلاثة اصناف من القحوط العامة و الفن المبيرة و الاوباء الشاملة و القحوط اصعبها و اسرعها اهلاكا و اوحاها افناء لانها نعدم الغذاء الذي به يعيش الحيوان فكم من مدينة قد هلكت بنقصير من سائسها و المدير لأمرها في هذا اليب الذي و صفاء . كيقباز . نقل از غرر

اخبار ملوك الفرس .

اما العدل فقد علمت من شرف رتبته و علو درجته و انه سبب بقاء العمارة و دوامها و صلاح المملكة و نظامها ما فيه كفاية و غنية و عدل الملك هو الميزان الذي توزن به الافعال والامور فيعرف به الجائر من العادل و الرذل من الفاضل فعتى عرض في الميزان عيب بطل الوزن و الملك هو الملح الذي يصلح الطعام ويستدفع به الفساد فاذا فسد الملح لم يكن الي اصلاحه سبيل و هو الماء الذي يعتصر به النصفان فاذا شرب به شارب لم يكن له مفرغ منه الي غيره وهو ايضاً الماء الطاهر الذي يغسل به الدرن و ينقى الوسخ فاذا نجس لم يوجد ما يطهره وهو الدواء الذي يستشفى به من الامراض فاذا فسد تركيبه لم يوجد ما يستشفى به .

كيخسرة . از عزراخبار ملوك الفرس .

الواجب على الملك بعد وضع الحرب اوزارها ان يكون مصروف الشغل الي اصلاح مقصور العناية على الاستصلاح لان مثله فيما يجب عليه استعماله في حال الحرب وبعده انقضائها كمثل الطبيب الشفيق المداوي الرفيق الذي يضطر الي شق الاعضاء و بطنها و كبتها فاذا فرغ من ذلك لزمته الحاجة الي ان يصلح ما افسده و يغبط ماشقه و يلحم ماخرقه . كيوخسرة . از قرر اخبار ملوك الفرس .

وكان زردشت اتاه بكتاب ادعاه و حياً من الله عز اسمه فكسب في جلود اثني عشر الف بقرة حفرأ من الجلود و نقشأ بالذهب و امر به بشتاسف فخرن في القلعة باصطخر و وكل به الهراينة . و ذكر ابن خرداذبه ان زردشت كان منوچهرى النسب و كان من موقان من بلاد آذربيجان وان الكتاب الذي جاء به في تسبيح الله و تمجيدته و في الاخبار الماضية و الكائنة فيما بعد و في القرائض و الاحكام . . . و عظم امر النار قرابة الي الله عز ذكره لانها من نوره و من اعظم الاصطقتسات واجلها و امر ايضاً بعظيم الماء الذي هو قوام الخلق و سبب عمارة الدنيا و فرض تنزيهه و برك استعماله في ازالة النجاسات و اماطة القدارات . . . و زعم ان ماخرج من باطن الانسان من اى منفذ كان فهو نجس و لذلك سن الزممة عند الاكل تحرزأ من بوادر الريق الذي ينجس الطعام و فرض ثلاث صلوات يدورون فيها مع الشمس كيف مادارت احداها عند طلوع الشمس و الثانية عند انتصاف النهار و الثالثة عند غروب الشمس و حرم الاكل و الشرب في اوانى الحشب و الحزف لانهما يقبلان النجاسات . . . و زعم ان ارواح الموتى تعود الي منازلهم في ايام الفورد جان (١) فامر بتنظيف البيوت و وسط الفرش

(١) شايد فروردجان .

النظيفة و وضع الاطعمة الشبهة فيها ثم اكلها كلها لتتقوى ارواح الموتى بروائحها و قواها . و حرم ان يمس الميت و زعم ان من مسه و جب عليه الغسل لانه نجس باسقال الروح الطاهرة عنه . و اوجب الطهارة على الناس في اليوم و الليلة مرة واحدة وهي عنده غسل الوجه و البسدين . و اوجب على الناس ان يخرجوا من جميع اموالهم الثلث للفقراء و المساكين و المضطرين من اهل ملتهم و غيرهم و في اصلاح القناطر و كنس الانهار و عمارة الارضين و قال لاطلاق الا باحد ثلاثة : الزناء و السحر و ترك الدين . و حرم السكر و الزباء و السرقة .
غرر اخبار ملوك الفرس .

ميانه روى و درستی ایرانیان که اغلب بیگانگانرا بخود متوجه ساخته بیشتر اثر محیط و اعتدال طبیعی ایران و نیز بواسطه دقت و سعی آنان بیاکیزگی و پارسائی است . گزنفون .
۱۰ بنقل دینشاه .

ایرانیان در هر کار مقتصد و میانه رو هستند . استرابو . بنقل دینشاه .
فرزندان در حضور مادر بی اجازه او نمی نشستند . کورتیوس . بنقل دینشاه .
کوروش هر احترامی که در خور مادری بود با آستین روا داشت و هنگام مرگ فرزندان وصیت کرد در هر کار فرمانبردار مادر باشند . کتزیاس . بنقل دینشاه .
۱۵ شاه در مجالس غیر عادی و عادی گاه خوردن زیر دست مادر خویش می نشست .
یلو تارک . بنقل دینشاه .

ایرانیان اگر یاره از نشان از جامه برون مانند آرا بپوشی شمارند . دیون کرزستم . بنقل دینشاه .
ایرانیان گاه خوردن سخن نکنند و دست نخورد یکدیگر برند و بطراف بگردند .
آمین . بنقل دینشاه .

۲۰ ایرانیان در معاشر و در پیش چشم مردم هیچ نخوردند و نوشند و گاه عبور از کوی و برزن بپوش بی حاجی ننگرند . از سیرویدی گزنفون . نقل بمعنی از دینشاه .
خنده و مزاح در مجلس ایرانیان سخت ناپسندیده است . هرودوت . بنقل دینشاه .
ایرانیان با کمال دقت و احتیاط از سحان پیوده و هرره حذر کنند و هیچگاه از کردارهای ناستوده سخن بر زبان برند . هرودوت . بنقل دینشاه .

۲۵ ایرانیان بر نفس خویش سلسلی سخت دارد و همیشه می کوشند تا هرگونه بدی و زشتی را از خویشان دور سازند . آمین . بنقل دینشاه .

بایداری در دوستی و وفا از صفات لازمه ایرانیان است . داریوش کبیر همواره باین فضیلت افتخار میکرد چه بکه بر دشمنه اش نیز منقور است . هرودوت . بنقل دینشاه .

اسان بها باراستي ميتواند بخدا شيه گردد چنانکه مغان خدای خود را روح راستی نامند.
فیناغورس . بنقل دینشاه .

ایرانیان دروغ را زشت ترین چیزها شمارند و بعد از دروغ قرض را سخت بد دارند
و گویند قرض دارگذشه ارگناه قرض ، سا باشد که درمقابل وام خواه مرتکب دروغ نیز شود.
هرودوت و پلوتارک . بنقل دینشاه .

جوانان ایران در سایه حسن تربیت از هرگونه بقیصه های اخلاقی بری باشند .
سیرویدی . بنقل دینشاه .

ایرانیان را بازار نرک بیست چه میگویند در آنجا مردم از دروغ و فریب یکدیگر
ناگزیرند . هرودوت . بنقل دینشاه .

وقتی یکی از سرکشان برخلاف پیمان خویش بر شاه برآغالبید و برادر اردشیر را زخمی زد
خواهر شاه آهنگ کیمر او کرد سرداری ایرانی مگورس نام پادشاه و خواهر او را از این
عزم بازداشت و گفت چون با او پیمان داریم هرچند مردی شریر و سرکش است از چشم
پوشیدن گناه او ناگزیریم . کتزیاس . بنقل دینشاه .

اشکایان گاه بستن پیمان دست یکدیگر گیرند و سحت بنگاهداشت پیمان کوشند . ژوزف
فلاویوس . بنقل دینشاه .

جوانان ایران از دروغ و ناسیاسی و فریب سخت می پرهیزند . زهار خواری و کافر نعمتی
هیچگاه از آن ندیده شده است . وارینروست که یونانیان نادیده حیرت و حرمت در آن می بینند .
گرفون . بنقل دینشاه .

در ایران برای ناسیاسان و زهار خواران کیفر های سخت معین است . آمیان .
بنقل دینشاه .

تعلیم و تربیت بدایگونه باعلوم و صنایع امروزی موافق است که باید گفت برای دنیای
متمدن کسوی یکی از بهترین ادیان است . سموئیل لنگ . به نقل دینشاه .

زرتشت پیروان خود را از تقلید و ممانعت کورکورانه باز میدارد و تعلیم میدهد که
آنچه را میشنوند باعقل سلیم و منش یاک و روشن بسنجند آنگاه پذیرد . یسنا ۳۰ قطعه ۲
به نقل دینشاه .

راه درجهان یکی است و آن راه راستی است . اوستا . به نقل دینشاه .

ای زرتشت سپیتمان یاکي و راستی از آغاز آفرینش بیکوترین چیزهاست آئین مزدآئین
راستی است هرکس میتواند بااندیشه و گمار و کردار بیک فروغمند گردد . وندیداد . فرگرد

۱۰ قرة ۱۸ . نقل از کتاب اخلاق ایرانیان دینشاه .

برطبق تعلیمات زرتشت خداوند با راستی یکسانست . فیثاغورس . به نقل دینشاه . دروغ باید تباه گردد دروغ باید سرنگون گردد دروغ باید نابود گردد درجهان مادی باید راستی بر دروغ چیر شود . اردیبهشت هشت . به نقل دینشاه .

این مملکت گرفتار لشکر دشمن و قحط و دروغ مباد . از کتیبه داریوش . بنقل دینشاه . چون کوروش به لیدیا تسلط یافت یونانیان بدو پیغام فرستادند که به تسخیر یونان نپردازد و گرنه آنان جنگ را آماده خواهند شد . کوروش جواب گفت « اگر وقتی عازم تسخیر یونان شوم هرگز از ملتی که روزها در بازار هزاران دروغ میگویند هراسی نخواهم داشت . » از کتاب اخلاق ایرانیان دینشاه . هرکس میخواهد بنای استقلال مملکت و سعادت ملت خود را بر بنیان محکمی نهد باید دروغ را از آن مرزوموم رانده و راستی را استوار کند . از کتیبه داریوش . بنقل دینشاه .

تعلیم و تربیت کوروش مطابق فلسفه مغان بود و او در آن رشته تجربیات خوبی داشت . کوروش در دامان راستی و درستی پرورش یافته بود و از آن رسوم و وظایف که برای اشخاص مهم و بزرگ مملکت لازم است بخوبی آگاهی داشت . نیکلای دمشقی . بنقل دینشاه .

محصین ، علم زراعت و چوپانی نیز می آموختند و پس از کارهای روزانه بغرس اشجار و گل کاری و تهیه دامهای شکاری می پرداختند . استرابو . به نقل دینشاه .

راه یکی است و آن راه راستی است آن راهی است که از آغاز راه پیروان اولیه بوده پس تو همواره در راه راستی باش و هرگز از این شاهراه منحرف مشو خواه در موقع سختی و خواه در هنگام راحت . ایشرا نیز بدان و آگاه باش گاووان و اسبان خاک کردند زر و سیم بظاک پیوندد و تن نیز مшти خاک گردد اما آکس سیرد و بظاک نییوندد و تباهی نپذیرد که راستی و درستی را بستاید و بدان رفتار کند . از ارادی ویرافنامه . بنقل دینشاه .

و هومن از اشو زرتشت پرسید « ای سیهنمان زرتشت اعمال و آرزوی تو چیست و از برای چه میکوشی؟ زرتشت پاسخ داد یگانه آرزوی من بخشش راستی و درستی است ، کوشش و کار من برای راستی و درستی است ، آرزوی من دارم بر آورده شود انتشار راستی و درستی است . دینکرد باب ۱۰۱ . به نقل دینشاه .

باستعانت راستی و بدوستی راستی هرکسی میتواند در دو جهان رستگار گردد . (پنا ۲۵ - ۸) به نقل دینشاه .

- هرگز بسخنان ناراست دروغگويان گوش فرا مده و در حضور کسی سخن ناراست بر زبان
 ۵ سران . پند نامه آذرباد . ۳۷ . بنقل دینشاه .
- برای فرستادن پیام مرد راستگو برگزین ، هنگامیکه در انجمن مینشینی نزدیک دروغگوي
 جای مگیر . پندنامه آذرباد ۶۰ بنقل دینشاه .
- با پدر و مادر خود مودب و فرمانبردار باش و بسخنان آنان گوش فرا ده ، زیرا با
 پدر و مادر زنده‌اند فرزند چون شیری است در بیشه که از هیچ ترسد ولی چون پدر
 و مادر درگذرند مانند بیوه زنی است که زیر دست دیگران شود و هر چه از او بستانند
 دم تواند زد . اندرز آذرباد . بنقل دینشاه .
- از اغنیا بیتوا کسی است که آنچه دارد خورسند نباشد و از بینوایان آنکس غنی است
 ۱۰ که بهر چه دارد سازگار و خورسند باشد . مینو خرد . بنقل دینشاه .
- گذشته را فراموش کن و بریافته بیمار مبر . از پند نامه آذرباد ماراسپند . نقل بمعنی از
 کتاب اخلاق ابرابیان .
- گوهر نیک و بد هرکس با خوردن می آشکار شود منش پاک و خصلت هرکس آنگاه
 ظاهر شود که خواهش نفسانی و هوا و هوس با خشم و غضب او را بهیجان آورد و او
 ۱۵ بتواند با صفات نیک خود را نگاهدارد . مینو خرد . بنقل دینشاه .
- زن و فرزند خود را از تحصیل دانش و کسب هنر باز مدار تا غم و اندوه بر تو
 راه نیابد و در آینده پشیمان نگردی . پندنامه آذرباد ماراسپند . بنقل دینشاه .
- کسیکه از اندک دانش برخوردار است و دیگران را آموزد نزد خدا پسندیده تر است
 از آنکه دارای علم بسیار باشد و از دیگران دریغ کند . شکند کامیک و بیجار . نقل
 ۲۰ بمعنی از دینشاه .
- همه اندیشه و گفتار و کردار نیک نتیجه دانش و شناسائی است و همه اندیشه و گفتار و
 کردار زشت ثمره نادانی . ویسپ هومتو . بنقل دینشاه .
- کاملی را از خود دور دار و اگر به او تو را از یکی دور دارد . مینو خرد .
 نقل بمعنی از دینشاه .
- ۲۵ ای اسپنمان زرتشت پیمان شکننده سراسر مملکتی را ویران میسازد ، ای اسپنمان
 تو نباید هرگز مهر و پیمان شکنی اگر چند آن پیمان بادروغ پرست بسته شده باید در حفظ
 آن بکوشی زیرا عهد و پیمان با راستی پرست و دروغ پرست هر دو درست و محترم و نگاهداشت
 آن ناگزیر است . مهریشت ۲ . بنقل دینشاه .

فرشته مهر از محلی که جایگاه بیان شکسان است بافرت روی بگرداند . مهریشت ۵-۱۹ .
بنقل دینشاه .

از این سه نیکوترین چیز هرگز دوری مجوی : پندار و گفتار و کردار نیک و از این
سه همواره دوری گزین : اندیشه و گفتار و کردار زشت . و ندیداد . فرگرد ۱۸- و
۲۵ . بنقل دینشاه .

کهران را باخود برابرگیر و آنکه با او برابرند ازخود برتر شمار و آنکه از تو برتر است
اورا فرمانبر و گرامی دار . مینوخرد . باب ۲ یرسش ۱ فقرة ۴-۶ . بنقل دینشاه .
نیکی که بدون اراده بجا آرند ارزش آن کمتر است از کردار نیکی که با اراده نیک
باجام رسد . مینوخرد . باب ۱ فقرة ۲۳ - ۲۵ . بنقل دینشاه .

کسی را که نسبت بدیگران مطابق وظیفه خود رفتار نکند دزد و ظیفه باید خواند
۱۰ زیرا از آن خدمت که باید انجام دهد کوتاهی میورزد . و ندیداد . فرگرد ۴ . فقرة ۱ .
بنقل دینشاه .

آن حکمران و پادشاه راست و درست است که در آبادی کشور کوشد و بینوایان و
درویشان را آرامش و آسایش بخشد و داد و آئین راست برپا دارد و پیداد و ستم را ازخود
۱۵ و رعیت خویش دور سارد . مینوخرد . یرسش ۱۴ باب ۱۵-۱۶-۱۷ . بنقل دینشاه .
یک دهندهای دادگر و درستکار بهتر است از پادشاه طالم یک مملکت . مینوخرد . باب ۱۵ .
بنقل دینشاه .

کسی که در کار کشت و زرع نیست و زمین را شیار نمیکند بچنین کس زمین تهدید
کرده گوید : ای آنکه شیار نکنی یقین دان که بر دریگانان برای خورد می ایستی و
۲۰ از این و آن سؤال میکنی و همیشه محتاج بازمانده خوان دیگران خواهی بود . و ندیداد . نقل بمعنی
از دینشاه .

کوشا و میانه رو باش و ناهم خور که از راه بک و با کار و کوشش بدست کرده باشی .
و بهره از آن برای خدا و نیکوکاران کناره . بخواسته دیگران چشم مدوز نامال خود از
دست ندهی . هر که از دسترنج دیگری خورد چنان باشد که سراورا در کف گرفته مغز
۲۵ او میخورد . مینوخرد . نقل بمعنی از دینشاه .

اهورا مزدا اندک چیزی را از در اسراف نیافریده دختری که یفه میرسد اگر ذره از آن را
به هرزه تباه کند گناه ورزیده است . و ندیداد . نقل بمعنی از دینشاه .
قومی اغبقینا فما صیغ الفتی حجراً لکن رهینة احجار و ارماس

روی مشاشی فان الدهر ذو هیر افنی قباذاً و او هی ملک بشتاس .
بشار بن برد . نقل از غرر اخبار ملوک الفرس .

بالافضال معظم الاقدار . الشکر اکبر من النعمة لِآله یبقی وتلك تغنی . تجریب المعجرب
تضییع الایام . یهمن ابن اسفندیار . از غرر اخبار ملوک الفرس .

۵ و چون عیسی در ایام هیرودیس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت ناگاه مجوسی
چند از مشرق باورشلیم آمده گفتند * کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که
ستارهٔ اورا در مشرق دیده ایم و برای پرسشش او آمده ایم * اما هیرودیس پادشاه چون
ایشرا شنید مضطرب شد و تمام اورشلیم با وی * پس همه رؤسای کهنه و کاتبان قوم را
جمع کرده از ایشان پرسید که مسیح کجا باید متولد شود * بدو گفتند در بیت لحم یهودیه

۱۰ زیرا که از نبی چنین مکتوب است * و تو ای بیت لحم در زمین یهودا از سایر سرداران
یهودا هرگز کوچکتر نیستی زیرا که از تو پیشوائی بطهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل
را رعایت خواهد نمود * آنگاه هیرودیس مجوسیان را در خلوت خوانده وقت ظهور ستاره
را از ایشان تحقیق کرد * پس ایشانرا به بیت لحم روانه نموده گفت بروید و از احوال
آن طفل بتدقیق تفحص کنید و چون یافتید مرا خبر دهید تا من نیز آمده اورا پرستش
۱۵ نمایم * چون سخن پادشاه را شنیدند روانه شدند که ناگاه آن ستاره که در مشرق دیده بودند
پیشروی ایشان میرفت تا فوق آنجا بیکه طفل بود رسیده بایستاد * و چون ستاره را دیدند
بی نهایت شاد و خوشحال گشتند * و خانه درآمده طفل را با مادرش مریم یافتند و بروی در
اقتاده اورا پرستش کردند و ذخایر خود را گشوده هدایای طلا و کندر و مریوی گذرانیدند *
و چون در خواب وحی بدیشان در رسید که بنزد هیرودیس بازگشت نکنند پس از راه
۲۰ دیگر وطن خویش مراجعت کردند * انجیل متی . باب دوم .

و ان تتولوا یستبدل قوماً غیرکم ثم لا یكونوا امثالکم . قیل هم الملائكة وقیل الانصار و
عن الحسن العجم و عن عکرمة فارس والروم و سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن القوم
و کان سلمان الی جنبه فضرب علی فخذه و قال هذا وقومه والذی نفسی بیده لو کان الایمان
منوطاً بالثریا لتاولة رجال من فارس . کشاف زمخشری .

۲۵ و فی کتب التواریخ ان دارا الا کبر غزا ارض الروم فقهر ملکها فیلافوس [فیلیوس]
ثم صالحه علی ان یؤدی الیه کل سنة مائة الف بیضة ذهب فی کل بیضة منها اربعون مثقالاً .
غرر اخبار ملوک الفرس .

و بلغ الاسکندر خبره فركض الی مصرع دارا فی شر ذمة من خواصه و ترجل له و مسح

التراب من وجهه ووضع راسه في حجره وبكى عليه ملاء عينيه وجزع جزعاً شديداً على حاله
وقال يا بحر الاحرار ويا شريف الاشراف ويا ملك الملوك عز علي ما اصابك ففتح دارا
عينيه وقال بصوت ضعيف يا اخي اعتبر بما ترى و انظر الي ملك الأقاليم جريحاً ساقطاً
الي التراب منفرداً عن الاصحاب مجرداً عن الاحباب قد زال ملكه وحان ملكه غرراخبار
ملوك الفرس .

درخت کیانی در آمد بخاک	بنعلبند بر خویشتن زخمناک
برنجد تن نازک از درد و داغ	چه خویشی بود باد را با چراغ
.....
تن مرزبان دید در خاک و خون	کلاه کیانی شده سرنگون
۱۰ سلیمانی افتاده در پای مور	همان یسه کرده بر پیل زور
بهار فریدون و گلزار جم	بیاد خزان گشته گلزار غم
نسب نامه دولت کی قباد	ورق بر ورق هرسوئی برده باد
سکندر فرود آمد از پشت بور	در آمد یساین آن پیل زور
ساین که خسه آمد فرار	ز درع کیانی گره کرد ناز
۱۵ سر خسته را بر سر ران نهاد	شب بیره بر روز رخشان نهاد
فروسته چشم آن تن خوابناک	بدو گفت برخیز ار این خون و خاک
رها کن که در من رهائی نماند	چراغ مرا روشنائی نماند
سپهرم بر آن گونه پهلو درید	که شد در جگر پهلویم ناپدید
نوای پهلوان کامدی سوی من	نگهدار پهلو ز پهلوئی من
۲۰ که با آنکه پهلو دردم چو میخ	همی آید از پهلویم بوی تیغ
سر سروران را رها کن ز دست	بومشکن که مارا جهان خود شکست
چو دستی که باما درازی کنی !	تاج کیان دست بازی کنی !
نگهدار دستت که داراست این	نه پنهان چو روز آشکاراست این
زمین را منم تاج تارک نشین	ملرزان مرا تا لرزد زمین
۲۵ رها کن که خواب خوشم میرد	زمین آب و جرخ آتشم می برد
مگردان سر خفته را از سریر	که گردون گردان بر آرد بغیر
زمان من اینک رسد بیگمان	رها کن بکام خودم بکزمان
اگر تاج خواهی ربود از سرم	یکی لحظه بگذار تا بگذرم

- توخواه افسر ازمن ستان خواه سر
 سکندر منم چاکر شهریار
 به آلوده خون شود بیکرت
 تأسف ندارد کنون هیچ سود
 که تا سینه در موج خون آمدم
 چرا بی نکردم در این راه گم
 که دارم به بهبود دارا نیاز
 کلید در چاره باید بچنگ
 همین بود نس ملک را نادگار
 سکندر هم آفوش دارا شدی
 که پیش از اجل رفت توان بگور
 گرامی تر از صد هزاران کلاه
 طلب کردمی تا تواستمی
 که ماند ر دارای دولت بی
 که درده را بر در افکند رخت
 بدن خستگی اشد از خار او
 بهان پرورو آشکارا کش است . نظامی .
- چو من زین ولایت کشادم کمر
 سکندر بناید کای تاحدار
 ضوادم که برخاک باشد سرت
 ولیکن چه سود است کاین کار بود
 درینا بدریا کنون آمدم
 چرا سرکیم را بقتاد سم
 بدارای گیتی و دانای راز
 ولیکن چو در شیشه افتاد سنک
 درینا که از سل اسفندار
 چه بودی که مرک آشکارا شدی
 چه سود است مردن شاید پرور
 نزدیک من یک سر موی شاه
 گر این زخم را چاره داستمی
 همان تاج و اورک شاهشهی
 چرا خون نگریم بر آن تاج و تحت
 مناد آن گلستان که سالار او
 میر از جهای که دارا کش است
- ۱۰
- ۱۵
- ۲۰
- ۲۵
- ۳۰
- ۳۵
- ۴۰
- ۴۵
- ۵۰
- ۵۵
- ۶۰
- ۶۵
- ۷۰
- ۷۵
- ۸۰
- ۸۵
- ۹۰
- ۹۵
- ۱۰۰
- ۱۰۵
- ۱۱۰
- ۱۱۵
- ۱۲۰
- ۱۲۵
- ۱۳۰
- ۱۳۵
- ۱۴۰
- ۱۴۵
- ۱۵۰
- ۱۵۵
- ۱۶۰
- ۱۶۵
- ۱۷۰
- ۱۷۵
- ۱۸۰
- ۱۸۵
- ۱۹۰
- ۱۹۵
- ۲۰۰
- ۲۰۵
- ۲۱۰
- ۲۱۵
- ۲۲۰
- ۲۲۵
- ۲۳۰
- ۲۳۵
- ۲۴۰
- ۲۴۵
- ۲۵۰
- ۲۵۵
- ۲۶۰
- ۲۶۵
- ۲۷۰
- ۲۷۵
- ۲۸۰
- ۲۸۵
- ۲۹۰
- ۲۹۵
- ۳۰۰
- ۳۰۵
- ۳۱۰
- ۳۱۵
- ۳۲۰
- ۳۲۵
- ۳۳۰
- ۳۳۵
- ۳۴۰
- ۳۴۵
- ۳۵۰
- ۳۵۵
- ۳۶۰
- ۳۶۵
- ۳۷۰
- ۳۷۵
- ۳۸۰
- ۳۸۵
- ۳۹۰
- ۳۹۵
- ۴۰۰
- ۴۰۵
- ۴۱۰
- ۴۱۵
- ۴۲۰
- ۴۲۵
- ۴۳۰
- ۴۳۵
- ۴۴۰
- ۴۴۵
- ۴۵۰
- ۴۵۵
- ۴۶۰
- ۴۶۵
- ۴۷۰
- ۴۷۵
- ۴۸۰
- ۴۸۵
- ۴۹۰
- ۴۹۵
- ۵۰۰
- ۵۰۵
- ۵۱۰
- ۵۱۵
- ۵۲۰
- ۵۲۵
- ۵۳۰
- ۵۳۵
- ۵۴۰
- ۵۴۵
- ۵۵۰
- ۵۵۵
- ۵۶۰
- ۵۶۵
- ۵۷۰
- ۵۷۵
- ۵۸۰
- ۵۸۵
- ۵۹۰
- ۵۹۵
- ۶۰۰
- ۶۰۵
- ۶۱۰
- ۶۱۵
- ۶۲۰
- ۶۲۵
- ۶۳۰
- ۶۳۵
- ۶۴۰
- ۶۴۵
- ۶۵۰
- ۶۵۵
- ۶۶۰
- ۶۶۵
- ۶۷۰
- ۶۷۵
- ۶۸۰
- ۶۸۵
- ۶۹۰
- ۶۹۵
- ۷۰۰
- ۷۰۵
- ۷۱۰
- ۷۱۵
- ۷۲۰
- ۷۲۵
- ۷۳۰
- ۷۳۵
- ۷۴۰
- ۷۴۵
- ۷۵۰
- ۷۵۵
- ۷۶۰
- ۷۶۵
- ۷۷۰
- ۷۷۵
- ۷۸۰
- ۷۸۵
- ۷۹۰
- ۷۹۵
- ۸۰۰
- ۸۰۵
- ۸۱۰
- ۸۱۵
- ۸۲۰
- ۸۲۵
- ۸۳۰
- ۸۳۵
- ۸۴۰
- ۸۴۵
- ۸۵۰
- ۸۵۵
- ۸۶۰
- ۸۶۵
- ۸۷۰
- ۸۷۵
- ۸۸۰
- ۸۸۵
- ۸۹۰
- ۸۹۵
- ۹۰۰
- ۹۰۵
- ۹۱۰
- ۹۱۵
- ۹۲۰
- ۹۲۵
- ۹۳۰
- ۹۳۵
- ۹۴۰
- ۹۴۵
- ۹۵۰
- ۹۵۵
- ۹۶۰
- ۹۶۵
- ۹۷۰
- ۹۷۵
- ۹۸۰
- ۹۸۵
- ۹۹۰
- ۹۹۵
- ۱۰۰۰

بعدل وحسن سیاست . لا نستشعروا الحقد فید همکم العدو ولا تحبوا الاحنکار فیشلکم القحط
 وكونوا لابناء السییل مأوی تبووا غداً فی دارالمعاد ولا ترکنوا الی هذه الدنیا فانها لا تبقى علی
 احد ولا تتركوها فان الاخرة لانال الایها . لاصلاح للخاصة مع فساد العامة ولانظام للدهماء
 مع دولة الغوغاء وسلطان تغافه الرعیة خیر لها من سلطان یخافها . لایكون العمران حیث
 یجورالسلطان وسلطان عادلخیر من مطروال واسد حطوم خیر من ملک ظلوم و سلطان
 غشوم خیر من فتنه تدوم . کُلّ الناس احقاء بالکرم واقلمهم عنراً فی ترکه الملوك لقدرتهم علیه .
 اوحش الاشیاء عند الملوك رأس صار ذنباً او ذنب صار رأساً . عدل السلطان انفع من خصب
 الزمان . شرالسلطین من خافه البری . الملک بالدين یبقی والدين بالملک یقوی . الملوك یؤدیبون
 بالهجران ولا یعاقبون بالجرمان . القتل انفی للقتل . اعلموا انا وایاکم کالبدن الواحد الذی
 ماوصل الی بعض اعضائه من راحة واذی فهو لسائر الاعضاء ماش والی کلها واصل وفیکم
 قوم هم بمنزلة الرؤوس التی تقیم الاوصال وقوم بمنزلة الایدی التی تدفع المضار و تجلب
 المنافع وقوم بمنزلة القلوب التی تفکر وتدبر وقوم بمنزلة مادونها من الاعضاء التی هی اعوان
 الجسم علی مصالحه فلیکن تعاضدکم وتناصحکم وموت الاحقاد والضغائن علی حسب هذهالحال .
 الخراج عمود الملک وما استغزر بمنل العدل وما اسنزر بمنل الجور . اردشیر بابکان . از
 غرر اخبار ملوک الفرس .

تسلی دهید قوم سرا تسلی دهید ❀ خدای شما میگوید ❀ سخنان دلایز باورشلم گوئید
 واورا ندا کنید که اجتهاد او تمام شده و گناه وی آمرزیده گردیده . . . کیست که کسیرا
 از مشرق برانگیخت که عدالت اورا نزد پایهای وی میخوانند ❀ امتهارا بوی تسلیم می کند
 واورا بریادشاهان مسلط میگرداند ❀ وابشان را مثل غبار بشمشیر وی ومثل کاه که پراکنده
 میگردد بکمان وی تسلیم خواهد بود . . . کسی را از شمال برانگیختم و او خواهد آمد و
 کسیرا از مشرق آفتاب که اسم مرا خواهد خواند و او بر سروران مثل بر گل خواهد آمد
 ومانند کوزه گری که گل را پایمال میکنند . . . اینک بنده من که اورا دستگیری نمودم
 وبرگزیده من که جانم از او خوشنود است ❀ من روح خود را براو می نهم تا انصاف را
 برای امته صادر سازد . . . ای یعقوب وای اسرائیل اینها را بیاد آور چونکه تو بنده من
 هستی ❀ ترا سرشتم ای اسرائیل و بنده می هستی ارمن فراموش نخواهی شد ❀ تقصیرهای
 ترا مثل ابر غلط و گناهاترا مانند ابر نحو ساختم ❀ بس بارگشت نما زیرا ترا فدیه
 کرده ام ❀ ای آسمانها ترتم نمائید زیرا که خداوند این را کرده است وای اسقلهای زمین
 فریاد برآورید وای کوه ها و جنگها وهر درختی که در آنها باشد بسرا بید زیرا خداوند

یعقوب را فدیہ کرده است و خویشتن را در اسرائیل تمجید خواهد نمود . . . خداوند بمسیح خویش یعنی به کورش که دست راست او را گرفتم تا بحضور وی امتها را مقلوب سازم و گمراهی پادشاهان را بگشایم * تادرها را بحضور وی مفتوح نمایم و دروازه‌ها دیگر بسته نشود چنین بگوید * که من پیش روی تو خواهم خرامید و جاهای ناموار را هموار خواهم ساخت * و درهای برنجین را شکسته پشت بندهای آهنین را خواهم برید * و گنجهای ظلمت و خزاین مخفی را بتو خواهم بخشید تا بدانی که من یهوه که ترا به است خوانده‌ام خدای اسرائیل میباشم * بخاطر بنده خود یعقوب و برگزیده خویش اسرائیل هنگامیکه مرا شناختی ترا ناست خواندم و ملقب ساختم * من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدائی نی * من کمر ترا بستم هنگامیکه مرا شناختی * تا از مشرق آفتاب و مغرب آن بدانند که سوای من احدی نیست * من یهوه هستم و دیگری نی * بدید آورنده نور و آفریننده ظلمت * صانع سلامتی و آفریننده بدی * من یهوه صانع همه این چیزها هستم * ای آسمانها از بالا بارانید تا افلاک عدالت را فرو ریزد و زمین بشکافد تا نجات و عدالت نمود کند و آنها را باهم برویاند زیرا که من یهوه اینرا آفریده‌ام * وای بر کسیکه باصنام خود چون سفالی باسفالهای زمین مخصوصه نماید * آیا کوزه بکوزه گر بگوید چه چیز را ساختی یا مصنوع تو درباره تو بگوید که او دست ندارد * وای بر کسیکه پیدر خود گوید چه چیز را تولید نمودی و بزنی که چه زائیدی * خداوند که قدوس اسرائیل و صانع آن میباشد چنین میگوید درباره امور آینده از من سوال نمائید ویران مرا و اعمال دستهای مرا من تفویض نمائید * من زمین را ساختم و اسارا بر آن آفریدم * دستهای من آسمانها را گسترانید و من تمامی لشکرهای آنها را امر فرمودم * من او را بعدالت برانگیختم و تمامی راههایش را راست خواهم ساخت * شهر مرا بنا کرده اسیرانم را آزاد خواهد نمود اما نه برای قیمت و نه برای هدیه * یهوه صباوت اینرا میگوید خداوند چنین میگوید حاصل مصر و تجارت حبش و اهل سبا که مردان بلند قد میباشند نزد تو عبور نموده از آن تو خواهند بود و تابع توشده در زنجیرها خواهند آمد و پیش تو خم شده و نزد تو التماس خواهند نمود گفت البته خدا در تو است و دیگری نیست و خدائی بی . . . مرغ شکاری را از مشرق وهم مشورت خویش را از جای دور میخوانم * من کفم و البته بجا خواهم آورد و تقدیر نمودم البته بوقوع خواهم رسابد * ای سخت دلان که از عدالت دور هستید مرا بشنوید * عدالت خود را نزدیک آوردم و دور نمیشد و نجات من تأخیر نخواهد نمود و نجات را جهت اسرائیل که جلال من است در صهیون خواهم گذاشت . . . خداوند او را دوست میدارد پس

مسرت خود را بر بابل بجا خواهد آورد و بازوی او بر کلدانیان فرود خواهد آمد * من
 تکلم نمودم و او را خواندم * او را آوردم تاراه خود را کامران سازد . . . ای آسمانها
 ترنم کنید وای زمین وجد نما وای کوه ها آواز شادمانی دهید زیرا خداوند قوم خود را
 تسلی میدهد و بر مظلومان خود ترحم میفرماید * اما صهبون میگوید یهوه مرا نرك نموده و
 خداوند مرا فراموش کرده است * آیا زن بچه شیرخواره خود را فراموش کرده بریسر رحم
 خویش ترحم ننماید * اینان فراموش میکنند اما من ترا فراموش نخواهم کرد * پسرانت
 بتعجیل خواهند آمد * و آنایکه ترا خراب و ویران کردند از تو بیرون خواهند رفته *
 چشمان خود را بهر طرف بلند کرده به بین * جمیع اینها جمع شده نزد تو می آیند *
 خداوند میگوید بعبات خودم قسم که خود را بجمیع اینها مثل زبور ملّیس خواهی ساخت
 و مثل عروس خویشتن را خواهی آراست * زیرا خرابها و ویرانهای تو و زمین تو که
 تباه شده بود * اما الان تو از کثرت ساکنان تنك خواهی شد و هلاك کنندگانت دور
 خواهند گردید * پسران تو که بی اولاد میدودی در سمع تو (بیکدیگر) خواهند گفت این
 مکان برای من تنك است مرا جایی بده تا ساکن شوم . . . بیدار شو ای صهبون
 بیدار شو و قدرت خود را بیوش ای شهر مقدس اورشلیم لباس زیبائی خویش را در
 بر کن زیرا که نا مختون و نا پاك بار دیگر داخل تو نخواهد شد * ای اورشلیم
 خود را از گرد یغشان و برخاسته بنشین و ای دختر صهبون که اسیر شده بند های
 کردن خود را بکشای * زیرا خداوند چنین میگوید هفت فروخته گشتی و بی نقره فدیة
 داده خواهید شد * چونکه خداوند یهوه چنین میگوید که در ابام سابق قوم من بصر
 فرود شدند تا در آنجا ساکن شوند و بعد از آن آشور بر ایشان بی سبب ظلم نمودند *
 اما الان خداوند میگوید در اینجا مرا چه کار است که قوم من مجاناً گرفتار شده اند *
 و خداوند میگوید آنانکه بر ایشان تسلط دارند صیحه میزنند و نام من دائماً هر روز
 اهانت میشود * بنا بر این قوم من اسم مرا خواهند شناخت * و در آرزو خواهند فهمید
 که تکلم کننده من هستم هان من هستم * چه زیامت بر کوهها یا بهای مبشر که سلامتی را
 ندا می کند و بغیرات بشارت میدهد و نجات را ندا میکند و صهبون میگوید که خدای
 تو سلطنت مینماید * آواز دیده بانان تو است که آواز خود را بلند کرده با هم ترنم
 مینمایند زیرا وقتی که خداوند بصهبون رجعت میکند ایشان معاینه خواهند دید * ای خرابه
 های اورشلیم با آواز بلند با هم ترنم سائید زیرا خداوند قوم خود را تسلی داده و اورشلیم
 را فدیة نموده است * خداوند ساعد قدوس خود را در نظر تمامی آنها بالا زده است

و جمیع کرانهای زمین نجات خدای ما را دیده اند . . . و خداوند میگوید که نجات
 دهنده برای صهیون و برای آنکه در یعقوب از مصیبت بازگشت نمایند خواهد آمد . . .
 برخیز و درخشان شو زیرا نور تو آمده و جلال خداوند بر تو طالع گردیده است *
 زیرا اینک تاریکی جهان را و ظلمت غلیظ طوایف را خواهند پوشانید و خداوند بر تو
 طلوع خواهد نمود و جلال وی بر تو ظاهر خواهد شد * و امتها بسوی نور تو و
 پادشاهان بسوی درخشندگی طلوع تو خواهند آمد * چشمان خود را بر اطراف خویش
 بر افراز و بین که جمیع آنها جمع شده نزد تو می آیند * پسرانت از دور خواهند آمد
 و دخترانت را در آغوش خواهند آورد * آنکه خواهی دید و خواهی درخشید و دل تو
 ارزان شده وسیع خواهد گردید * زیرا که توانگری دریا بسوی تو گردانیده خواهد شد
 و دولت امتها نزد تو خواهد آمد * کثرت شتران و جوازگان مدیانه و عیقه ترا خواهند
 پوشانید . . . بلکه از آنچه من خواهم آفرید شادی کنید و تا بابد وجد نمائید زیرا
 اینک اورشلیم را محل وجد و قوم او را محل شادمانی خواهم آفرید * و از اورشلیم وجد
 خواهم نمود و از قوم خود شادی خواهم کرد و آواز گریه و آواز ناله بار دگر در
 او شنیده نخواهد شد * و بار دگر طفل کم روز از آنجا نخواهد بود و نه مرد پیر که
 عمر خود را با تمام رسانیده باشد زیرا که طفل در سن ضد سالگی خواهد میرد . . . و
 خانه ها بنا کرده در آنها ساکن خواهند شد و تا کستان ها غرس نموده میوه آنها را
 خواهند خورد * بنا نخواهد کرد تا دیگران سکونت نمایند و آنچه را که غرس مینمایند
 دیگران نخواهند خورد * زیرا که ایام قوم من مثل ایام درخت خواهد بود و برگزیدگان من
 از عمل دستهای خود تمتع خواهند برد * زحمت بیجا نخواهند کشید و اولاد بجهت اضطراب نخواهند
 زائید زیرا که اولاد برکت یافتگان خداوند هستند و ذریت ایشان با ایشانند * و قبل از
 آنکه بخوانند جواب خواهم داد * نیش از آنکه سخن گویند من خواهم شنید * گرگ
 و بزه باهم خواهند چرید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد و خوراک مار خاک خواهد بود
 خداوند میگوید که در تمامی کوه مقدس من ضرر نخواهند رسانید و فساد نخواهند نمود * . . .
 خداوند چنین میگوید اینک من سلامتی را مثل نهر و جلال امتها را مانند نهر سرشار باو
 خواهم رسانید * و شما خواهید مکید و در آغوش او برداشته شده برزانه هایش بنام پرورده
 خواهید شد * مثل کسیکه مادرش او را تسلی دهد همچنین من شما را تسلی خواهم داد و در
 اورشلیم تسلی خواهید یافت پس چون این را بینید دل شما شادمان خواهد شد و استخوانهای
 شما مثل گیاه سبز و خرم خواهد گردید و دست خداوند بر بندگانش معروف خواهد شد

- اما بردشمنان خود غضب خواهد نمود * توریة . کتاب اشعیاء نی .
- آرکادیوس با آنکه در سایر مسائل عقل و درایتی نسا داشت اندیشهٔ عاقلانه کرد که هم جان پسر خود را از خطر رهاید و هم تخت سلطنت را محفوظ داشت یعنی در وصیت نامهٔ خویش تئودوسیوس صغیر را جانشین خود و وارث تحت و ناج روم قرار داد و یزدگرد شاهنشاه ایران را ولی و قیم او ساخت و از وی تقاضا کرد تا در حفظ جان و سلطنت او کوشش و مراقبت فرماید و چون وصیت نامهٔ آرکادیوس به یزدگرد پادشاه ایران رسید کرامت و زرگواری شایان دقتی از خود نشان داد . یعنی چنانکه آرکادیوس از وی تمنا کرده بود تئودوسیوس را بفرزندی پذیرفت و سیاست خویش را بر اساس صلح دائمی بادولت روم بهاد و به سنای روم نوشت که سمت ولایت و سرپرستی امپراطور جوان را بر عهده خود گرفته ام و هرکس برخلاف او برخیزد بکفر خواهد رسید .
- ۵ . وکی . نقل از ترجمهٔ آقای م . سعیدی .
- تئودوسیوس ، سردار مشرق آنابولیوس را بها و منفرد سمت سفارت نزد ایرانیان فرستاد و چون باردوی ایران نزدیک شد از اسب فرود آمده مساقی را پیاده طی کرد تا نزد بهرام رسید . بهرام وقتی که داست مشارالیه سرداری رومی است از اینهمه بکریم و خضوع او سحت متأثر شده و هو آ همان بگردانید و سیاهیان او نیز بتبعیت از خاک روم خارج شدند و همیشه سرحد مملکت خود رسید سفر را با حرمی فراوان پذیرفت و معاهدهٔ صلح را چنانکه سردار میخواست قبول کرد و بها یک شرط بر آن افزود که هیچیک از دو دولت در سرحدات محاور خاک یکدیگر حق احداث قلاع نداشته باشند . پروکی .
- نقل از ترجمهٔ آقای م . سعیدی .
- ۱۰ . اربابها قابوی وضع کردند که وقتی در سرزمین لیگا ، بجگ مشغولند هرگز بعاقب دشمن پیردارند و هر چند دشمن را بهر و غله منهزم کرده باشد در پی او بداخلهٔ مملکت بروند . پروکی . نقل از ترجمهٔ آقای م . سعیدی .
- ۱۵ . قاعده و رسم ایرانیان این بود که هرگز کسی را از طنقات عامه سلطنت انتخاب نکرده و آنگاه که خانوادهٔ شاهی یکباره مقرر شده باشد . پروکی . نقل از ترجمهٔ آقای م . سعیدی .
- ۲۰ . کمی بعد قنادر آمد ، بیرون رفت و هزار نفر ساهی را سرکردگی مردی موسوم به « گلون » در آنجا بحفاظت گذاشت و جمعی از اسرای شهر را هم به خدمت و تهیهٔ ما یحتاج آنان گشت و با لشکرین و اسرا سوی ایران رفت . رفتار قباد با این

اسرا با نهایت جوانمردی و بزرگواری و متناسب با داد و دهش شاهانه او بود . چه پس از اندک مدتی همه آنانرا آزاد کرده و بوطن برگردانید ولی در انظار چنین نمود که آنان بنهانی گریخته اند . یروکپ . نقل از ترجمه آقای م . سعیدی .

آناستاسیوس ، امپراطور روم چون شنید شهر (آمد) را سپاهیان ایران محاصره و فتح کرده اند لشکری تجهیز کرده بمقابله ایشان فرساده . . . معروف است که به قبل از آن تاریخ و نه بعد از آن هیچوقت رومیان لشکری بدین عظمت در جنگهای ایران حاضر نکرده بودند . . . وقتی « آریویندوس » [سالار قسمتی از لشکریان روم] شنید قباد با تمامی قشون خود حرکت کرده است اردوگاه خویش را ترک گفت و با لشکریان خود بطرف کنستانتینوس فرار کرد دیری نگذشت سپاه ایران بمحل اقامت آنان رسیدند و دست لغارت گشودند تمام تقدینه را که رومیان با خود داشتند بنیبت بردند و بشتاب در پی سایر دسته های سپاه رومی شتافتند . . . دیری نکشید که باردوی رومی رسیده و در حینیکه آنان مشغول خوردن و استراحت بودند بفته بر ایشان حمله بردند . رومیهای وحشت زده دیگر بفکر استقامت و مدافعه از خود نبودند و در همان وهله اول جملگی یا بگریز نهادند برخی دستگیر شده قتل رسیدند و پاره به تپه های مجاور پناهنده شدند و از فرط اضطراب و وحشتی که داشتند خود را از فراز صخره ها بزیر پرتاب میکردند و مشهور است که حتی یکنفر آنها از اینواقعه جان بدر نبرد . یروکپ . نقل از ترجمه آقای م . سعیدی .

مطابق قانون هیچ شخص ناقص الاعضائی نمیتواند پادشاهی ایرانیان انتخاب شود . یروکپ . نقل از ترجمه آقای م . سعیدی .

رومیان سرکردگی «سیتاس» و «بلزاریوس» بخاک ایران وارمن که یکی از متصرفات ایران است حمله کرده پس از نهب و غارت جمع کثیری از اراهنه را باسیری بردند . . . در دفعه دویم که باز رومیها حمله بآرمستان بردند دوفسر سردار ایرانی موسوم به «نرسس» و «آراتیوس» غفله در مقابل آنها پیدا شده با رومیان بجنگ پرداختند . . . و بر آنان پیروزی یافتند . یکدسته دیگر از سپاه روم نیز بسرکردگی «لیلاریوس» حمله بشهر نصیبین بردند ولی بی آنکه اصلا مواجه با قوای دشمن شوند بصورتی عجب منهزم و متواری گشتند و باین جهت امپراطور ، لیلاریوس را خلع کرده و بلزاریوس را بفرماندهی لشکر گماشت . یروکپ . ترجمه آقای م . سعیدی .

امپراطور زوجهتینین به «بلزاریوس» دستور داد که . . . در طرف چپ نصیبین در سرحد ایران قلعه محکم بنا کند . . . ایرانیان مانع اتمام ساختمان آن شدند و رومیان را